



«عاجز» افغان و «افغان» عاجز

یا دو شاعر ۳ طبع و ۳ عصر

نگارش جناب حافظ نور محمد خان
مدیر شعبه اول دارالتحریر شاهی



- ۳ -

رباعیات

گر تمام نسخه های کلامیات (عاجز) مانند همین نسخه که نزد ماست ترتیب شده باشد بعد از مرور غزلیات، مطالع در رباعیات عاجز سیر میکند و این جزو از کتاب مذکور منقسم بر (۴۱) ابواب یعنی ۸۲ فرد است - شاعر هر چند حصه رباعیات خود را نسبت بدیوان اشعار اندک گرفته مگر در عین حال سعی کرده است که مضامین دلچسپ و رنگین در این قسمت بکار برده باشد - رو بهمرفته مضامین و مفاد رباعیاتش مطالع را بخدا پرستی و اعمال صالحه ترغیب و از دورنگی پرهیز و بصفتای قلب و روح پند میدهد.

عاجز در رباعیات خود گاهی بر همائی پیر خرد برای مشاهده شاهد حقیقی بداعمان جستجو چنگ زده از خود محو میشود؛ و گاهی در محیط ناپیدا کنار

محبت وی مستغرق گردیده باطراف خود مینگرد تا جلوه از مقصود و برتوی از مطلوب بروی منکشف شود؛ ولی این مساعیش نارسائی کرده و بالتبجیه هجوم یاس طریق مطلب را از بادی الانظارش کم میکند و حیران میماند که بکدام چیز توسل جوید تا اینکه بهدایت عشق دفعتاً از هستی خویش نظری بندد و بین تجلی دلدار را مشاهده می کند و بمطالب میرسد پس همانساعت ازین پرده اسرار سر بدر کرده بر هر یک از ره روان و سالکان خطاب میکند.

تا چند دلت جلوه کین است اینجا * آئینه عکس آن و این است اینجا
از خویش نظر بیند و بنگر رخ او * یو شیدن چشم دور بین است اینجا

در نظر از باب بینش و تحقیق؛ سرشت و رویه دنیای کهن بر آن هبنی است که هیچ اهل دلی را از خود خوش نکندارد؛ و نوع بشر هم چون بحکم (خلاق الانسان من تفاوت) هر یک عادات و اسوه متفاوتی دارند این معنی سبب شده است که نفوس يك محیط و زمان و لو در جزو و کل از هم راضی باشند باز هم نمی شود که بطبیعت هم ساخته و یکوقتی اوضاع یکی بر دیگری گران نیاید؟ خاصه بر صاحبان و آنهایکه مسلک تصوف دارند.

چه یکی از اساسات مسلک این طایفه است که با همه کس با صفای قلبی پیش آمد داشته و به تلقین مشرب خود آنچه در دل دارند بزبان بگویند و همچنان از مقابل و طرف خود هم مقابله بالمثل را انتظار داشته این مطلب را در دلهای عموم جویند. عاجز هم که از صوفیان صفا باطن عصر خود بوده و با مشرب بگرنگی میزیسته درین راه بزحمتهائی بر خورده و بالاخره شیوه های مکروه ابنای زمان بروی اضجار خاطر و دلتنگی پیش کرده تا آنکه کاملاً بیحوصله شده از وضع بگرنگی خود و دورویی اهل زمان مینالید: (۱)

(۱) استاد معنوی عاجز اعی انسان کامل جناب میرزا بیدل همه دل که باشهو د آثار خود بحسه اخلاق و عرفان بوده اند این مطلب را چنانکه در خور استعداد شان بوده عمومیت داده از هر که تخطی و لغزشی سر میزند خون دل می خورند و میفرمایند:
هر که پا کج میگذارد خون دل ما میخوریم شیشه ناموس عالم در بقل داریم ما

از یکرنگی شکست سامان شده ام دردیده خلق زار و حیران شده ام
عرض دل صاف مبدم با مردم آئینه فروش شهر کوران شده ام

محققین صوفیه در بین روح و جسد مرتبه قائل شده و چنان دانند که هر قدر جسم بر ریاضت و زحمت شاقه عبادت اندر باشد بهمان اندازه روح نمو کرده و مدارج علوی را طی مینماید؛ و ازین جا مقرر داشته اند که صوفی باید مادام العمر در نئی وجود و کشتن خاصیات نفسانی مشغول شود تا بدین واسطه از ذمائم تزکیه باطن بعمل آمده روح وی بیابد و قلب وی باعمال صالحه گراید - اگر باین عمل ممارست شود رفته رفته سالک هر چه علائق ظاهر است پدروود و نئی کرده بدل خود نور معرفت مشاهده خواهد نمود - این مطلب مشاهده نمیشود مگر بعد از ریاضت های شاقه که آنها خاصه هر کس نه، و بر حسب نیات و عقائد در استعداد هر یک به بیاندهای مختلف مودوع کرده اند - حالا بخوانید که عاجز افغان با استعدادیک درین رشته ثابت کرده است این مطلب بر پیچ و بر زحمت را بچند سادگی در یک رباعی گنجانیده .

خواهی دو جهان ترا دل آرام شود و ز وسوسه غیر ، دل آرام شود
از ضبط نفس پشیم خود را از خراب مطالعات کز نئی تو اثبات دل آرام شود (۱)
چون در رباعیات (عاجز) علاوه بر موضوعاتی که گفتیم بعضی کارستانهای عشق با بر جسته ترین مضامین و عبارات آورده شده و نشر پاره از آنها برای اثبات کمال مؤلف بی مورد نیست اینک از جمله (۳ رباعی) آن را تذئیل میکنیم :

در رباعی ذیل عاجز بصورت تکرار ملیح تماشا میکند
دی بروخ آن صنم تماشا کردم فیضی که بد هر کم تماشا کردم
از زلف و بناگوش و خط او (عاجز) یک روز و دو شب بهم تماشا کردم

(۱) دل آرام در مصرع اول (یار و دوست) در مصرع ثانی (تسکین قلب) در مصرع چهارم (مطلب اصلی) معنی میدهد و این یکی از صنائع بدیع لفظی است که بزبان ادب صنعت تجنیس نام میگویند . تعریفش آنکه شاعر یک کلمه را در شعر خود بر نهج استعمال و تکرار نماید که جا بجا معنی جدا افاده کند و در عین حال شعر او دارای مزیات لغوی و معنوی م باشد .

وله ایضا

ای راحت جان زار و آسایش دل
مطلب زنگ و بوی نس دانی چیست
تاکی باشی ز حال زارم غافل
هر لحظه رساندن هوایت در دل

کذا

آن عیش که سوی اهل غم می آید
شد زخم دلم تازه ز شکر خندش
بسیار همی آید و کم می آید
کار نمک از نبات هم می آید

مخمسات

مخمسات شاعر از حرف (الف) تا (ی) مردف و در کلیات او بعد از رباعیات
بتر تیب رفته و اگر احصا شوند عدد اربعین را پوره میکنند - عاجز درین قسمت
کتاب خود (۳۲) غزل جناب میرزا صاحب بیدل و دو غزل شوکت بخارا ئی و
(۵) غزل میر هوتک افغان یویلزائی و یک غزل خود را تخمیس نموده و مخمسات
خودش را چنانچه داده؛ بگمان ما صنعت تخمیس نسبت بالثبات اصل شعر مشکلتز
خواهد بود چه شاعر مخمس کننده درین حد لازم است خود را تحت تأثیر و عواطف
صاحب غزل برده، سه مصرع خود را با آهنگی افروزون لایبر اصل بیت برساند که
موضوع و مضمون هر پنج مصرع در مبتدا و خبر، در اجتنابیات و مطالب وحدت
پیدا کرده و از همه جهات مربوط و روان باشند - و این شرطی است که بعضی
از شعرا آن را بجا آورده نتوانسته و درین مصارع ثلاثه شان و اصل بیت نزدیک
کتر محسوس میشود.

عاجز افغان، اگر از یکطرف برمدف ساختن مخمسات خود سلیقه بخرچ داده اما
از جانب دیگر سعی بوده است که مصارع خود را بر اصل بیت برساند و آن را
در آهنگ واحد برآید - اینک ماد و مخمس او را که بر غزل میر هوتک افغان و بهاریه
حضرت بیدل دارد درین جا نقل میکنیم تا پابیه عاجز در صنعت مخمس هر چه باشد
واضح شود.

خمس عاجز بر غزل افغان

چندی جورم بدامن صحرا زدیم با
 عمری براه هرزه دویها زدیم با
 چندی جو موج بر رخ دریا زدیم با
 آخر ز ترک خود بمن و ما زدیم با
 بر عمر پشت دست و بدنیا زدیم با

دانی فضای دهر چه باشد مقام و م
 زین بزم نیست باده عیشی بجم و م
 مهر و مه خیال در او صبح و شام و م
 دل از طیش نگشت گرفتار دام و م
 چون شعله بر غبار هو سها زدیم با

نقی بدهر قابل تسخیر دل نشد
 جز موج یاس حلقه زنجیر دل نشد
 از آب و خاک تن گل تعمیر دل نشد
 مارا تعلقات عنانگیر دل نشد
 هر کس بعیش دست زدو ما زدیم با

غم نه عیش متهم در میان دهر
 مارا همین بس است دم از مردمان دهر
 آن سو گذشته ام دوجهان زین و آن دهر
 کردیم ترک صحبت سنگین دلان دهر
 چون وحشت شرارا بخا را زدیم با

مارا ز عمر چیست نشاط و کدام غم
 ببالده است هستی ما در گل عدم
 چون صبح در جبات جهانیم متهم
 از ساز و برک عیش گد شتیم یک قلم
 چون رنگ عاقبت بچمن ها زدیم با

چیدیم صد چمن گل عبرت ز کائنات
 کردیم قطع رشته الفت ز کائنات
 هر گد ندیده ایم مروت ز کائنات
 افشاندیم دست بهمت ز کائنات
 آمد هر آنچه پیش زدینیا زدیم با

در انتظار زلف و رخ گله دار ما
 کرد از شکست رنگ شکفتن بهار ما
 (عاجز) میرس حسرت لیل و نهار ما
 (افغان) گذشت از فلک آنسو غبار ما
 بشکر و عاجزای بگجاها زدیم با

در خمس ذیل عاجز : بهاریه حضرت بیدل را با یک غنچه از گلپهای طبع خود

گلدسته بسته و بدست بهار میدهد :

باز رنگ شاهد عشرت ببر دارد بهار
 دامنی هر جانب از گل برگهر دارد بهار
 از شکفتن غنچه های گل بسر دارد بهار
 صدنگه حسرت ز شبنم هر سحر دارد بهار
 جلوه حسن که یارب در نظر دارد بهار

منکه از عشقش ز خجلت آب مییابد شدن
 از گداز رنگ عبرت آب مییابد شدن
 شد دلم آئینه حیرت آب مییابد شدن
 شبنم مارا ز حسرت آب مییابد شدن
 کز دل هر زره طوفان دگر دارد بهار

ای هوس پروانه، زین و هم انجمن غافل مباش، جمله نین چون شمع خواهری سوختن، غافل مباش
 جای نعمت مبدعت لخت تن، غافل مباش از صلائی برک عیش این چمن غافل مباش
 باره های چیده بر خوان جگر دارد بهار
 عاشقان را ماده طغیان تب از عشق پرس داروی درد من حسرت نسیب از عشق پرس
 باعث بی تابی اهل طلب از عشق پرس جنبش نبض دل ما را سبب از عشق پرس
 از رک بیتابی سنبل خبر دارد بهار
 نام هستی زین چمن جز و نیک شهرت پیش نیست وز عدم بر خوان عیش عمر نعمت پیش نیست
 یک نکه بر همزدن زین باغ راحت پیش نیست طائر عیشی بدست آور که فرصت پیش نیست
 همچو رنگ چهره گل بال و پر دارد بهار
 کر هوای وصل او داری ز ما و من بزا این طلسم و هم را از آگهی بشکن برا
 بگذر از خود در هوای سیر این گشن برا ساعنی چون بوی گل از قید پیراهن برا
 از تو چشم آشنائی اینقدر دارد بهار
 رنگ شادی کودرین گلشن گل عشرت کجاست هر طرف از و هم نخل تازه صورتهاست
 او دل (عاجز) همین افغان بلندی آشناست زینچمن (بیگل) سر روی رست نه شمشاد خاست
 از خیال قامتش دودی سرد دارد بهار

رقعات

بعد از ختم مخمسات بترتیب نسخه ما رقععات (عاجز) شروع میشود که شامل (۲۸) صفحه و هر صفحه دارای (۲۶) سطر و هشتاد و یک (۱۴) رقمه میباشد بحیثیت عمومی رقععات (عاجز) سراپا شکوه از زمانه و نالش از هجر (میر هوتک - افغان) است چه این شاعر مصاحب و رفیق او، در سفرها و حروب داخله و خارجه؛ با اعلیحضرت (تیمور شاه) همیشه ملتزم رکاب بود و (عاجز) اکثراً با فامیل سلطنتی در مرکز میمانده است - از آن رو (عاجز) اکثریه رقععات خود را به افغان نثر بر نموده و در آنها تاوانده است عبارات عاجزانه از دورئی میر هوتک افغانها کرده.

این رقعات از بس شیرینی و سوز دارند مطالع را با لُز و رنخت تا نیر آورده و پوره نشان میدهد که (عاجز) بیچاره در همه چه اوقات چه حال داشته ۱۰ اگر دو رقعه اولیه آن نمی بود و ما این قسمت زافرا قنامه مینا میدیم شك نیست که اسم با مسمی بوی داده می بودیم - عجالتاً شرح علائق این دو شاعر را بعد از ثبت احوال میر هوتک افغان در طی این تذکره وعده داده و در این جا مطلب خود را دنبال میکنیم.

هر يك از رقعات عاجز بعبارات بلند شاعرانه و با تناسب و تکلیف نحریر یافته دارای نظم و نثر میباشند و اگر از آنها مرور شود مطالع هر کدا مشربانه مجوزات و شرائط ادب و انشا آراسته یافته به قابل التعریف بودن آنها تسلیم میکند، از همه اول دیباچه رقعات عاجز خوانده نیست چه در نحریر آن تنها از (۱۴) حرف هجا کار گرفته و در آن بصنعت غیر منقوط بعد از حمد و درود از اعلحضرت تیمور شاه مرحوم تمنا کرده است که بر بعضی اشعارش اصلاح بگیرد:

دیباچه رقعات میرزا لعل محمد عاجز

محامد حمد سر اسیر محمود؛ و کلام سعد در همه حال مسعود؛ مراحد و دود را -
 که روح را در معصومه دل آدم امر و ورود داده؛ و حدود ممالک مطروحه کل
 عالم را حد آرا مگناه او کرده. و موازید درون دماغ و مردم و مرصم کل ورود را
 که در روح اساس کار گاه سما و سمک را مدور و مسطح کرد آورده.

دو دو مصرع

کرده هوس را که و هم دلگناه
 دارم دمامم ورد سحر گاه

در عالم حرص مامور صد راه
 الحمد لله الحمد لله

و سلام مکمل الممدود، مر عالم علوم اسرار الله، و هادم رسوم کل ما سوا الله
 (امام مالک ملاء اتلی و مدرس درسگاه مالک هدی (۱) امام و سردار امم، سرور

(۱) حرف (ی) که در کلمه (اتلی) و (هدی) آمده اصلاً الف مقصوره است اکثر
 در چه کلمات بصورت (ی) نوشته می شود ولی در همه حال الف خوانده می شود.

اولاد آدم، راسم مراسم اهل مہر و کرم، مدد دہ لوا و علم، موسوم اسم مکرم)
را کہ کلمۃ لا الہ الا اللہ محمد الرسول اللہ گواہ علو حال او آمدہ.

وله

کمال مرد و عالم را سر آمد	کہ کردہ دہر و کل مالہ رد
رسل را سرور و سالار سر آمد	محمد حامد و محمود و احمد

و سلام و دعا، آل و اولاد اورا، کہ ہر کدام سالک مسالک هذا، و مالک ممالک عطا آمدہ.
حاصل الکلام: احد سامع الدعاء کہ کلمۃ و حدہ لا الہ الا هو مر اورا رسد،
مہر طالع و ماہ سماء کرم، حکام عالم: با حکم، معیار معمورۃ عدل و داد، طراح اساس
ملک مراد، دارا کہر مدار الکرم، کاؤس عسکر و الاعمم (اغنی تیمور شاہ دردوران)
دام ملکہ را، مطلع طالع اہل حکم عالم، و درام مہر و ماہ زاموسوم اسم سکہ کرم او
داراد، و در عہد ما در ہر محل اگر کدام سردار و سرور سر حکم را علو دہد، کرد کار
عالم محکوم حکم، و مامور امر او دارد، و در سالک امر او لوا الامر در آورد.

(و لہ دو دو مصرع)

در دور عدل او دل ہر کس محل کام	در عہد حکم او ہمہ عالم سرور و رام
مارا ہمہ سرو سرمام کہ دہر را	سالیار سرور آمدہ در عہد و السلام

وله

دہر صد درد اگر روا دارد	عدل او درد نہاں دارد
داورد اد کر کہ دررۃ عدل	صغوه را ہسر ہما دارد
کرد در گام حکم او کردد	سر ہر کس اگر ہوا دارد
سرور کل کہ در کرمکۃ او	کاس کاؤس ہر گدا دارد
دور دور دوام طالع او	مہر در عرصۃ سیا دارد
کرده ورد دوام دورۃ او	ہر کہ در عہد ما دعا دارد

سرور را! گامگارا! الحال کہ دل سودا حاصل، سطور و مصرع سادۃ محصول، و در
ورطۃ سواد مسطر در آورده مرسل در گام کردہ، اگر مسموع و الا کردد، مدعا دارد کہ
کلیک کہرسلک را امر اصلاح او مصدر صدور کردد، و لعل محمد مداح و ہوا دار دوام
عمر و مال و اولاد او لارا سرور دارد۔ امر کم مطاع و السلام مع الاکرام، فانمام